

انتظار مقدم فرزند خود میداشت لیکن
 در غمش همچون پدر محروم ماند از شادمانی
 ای جوان مرده پدر ای پیر دانای ستوده
 چاره صبر است اندرین اندوه و میدانم تودانی
 نه توئی تنها گرفتار شکنج این مصیبت
 بل هزارانند مانند (وحید) اسپهانی
 از جهان باری چو در باغ جنان بگزید منزل
 ارغوانی کرد ما را زاشک چهر زعفرانی
 سال تاریخ وفاتش جستم از طبع توانا
 لیک از اینغم دیدمش انباز رنج و ناتوانی
 لاجرم جستم زیر عقل استمداد و گفتا
 رفت مسعود از جهان گامی ندیده در جوانی

۱۳۵۵

مقدمه ابن خلدون

یکی از ادباء انگلیس میگوید: «مقدمه قسمتی است از کتاب که کسی انرا نمیخواند» این سخن بطور کلی صحیح یا خیلی نزدیک بصحت است و خود من کمتر بخاطر دارم مقدمه يك کتابی را خوانده باشم ولی مقدمه ابن خلدون بعکس این است و با وجودی که عبد الرحمن بن خلدون انرا بطور دیباچه بر تاریخ خود که مسمی بکتاب العبر و دیوان المبتد او الخبر میباشد نگاه داشته شهرت و اهمیتش بقدری بیش از اصل کتاب است که اکثر مردم تصور میکنند (مقدمه) نام يك کتاب اجتماعی و فلسفی است که علامه ابن خلدون در حدود قرن هفتم هجری تألیف نموده است. چیزی که بیشتر موجب این اشتباه شده این است که مقدمه علیحده طبع شده و بفروش میرسد.

و کمتر با سواد عربی دان است که يك نسخه را از این کتاب نداشته یا قسمتی از آن مطالعه نکرده باشد. وقتی در یکی از شماره های مجله الهلال دیدم که شخصی از جرجی زیدان سؤال کرده بوده آیا تا کنون کتابی اجتماعی نظیر مقدمه ابن خلدون تألیف شده است یا خیر؟ و او جواب داده بود: تا امروز معلوم نیست بهیچ زبانی کتابی نظیر مقدمه ابن خلدون تألیف شده باشد.

جرجی زیدان بدون شبهه یکی از نوابغ دنیا است و مؤلفات بیشمار او در مواضع مختلفه درجه معلومات و وسعت اطلاعات او را نشان میدهد و هر کتابی تألیف نموده است بچندین زبان اروپائی و شرقی ترجمه شده است پس قول این شخص که سه زبان مهم اروپائی (فرانسه، انگلیسی، آلمانی) و دو سه زبان شرقی را خوب میدانسته بخوبی اهمیت این کتاب را نشان میدهد. همینگونه این ایام مجله الهلال از یکمده از علماء سؤالاتی نموده است که یکی از آنها این است «از کدام کتاب بیشتر استفاده نموده اید و کدام يك در حیات شما مؤثر تر بوده است؟» تمام آن اشخاصیکه جواب داده اند این کتاب را نام برده اند و از آنجمله کرد علی افندی مدیر مجله و روز نافه المقتبس که بواسطه آثار گرانبهای خود مستغنی از تعریف است در شماره آخرین مینویسد «هزارها کتاب بزبان عربی و فرانسه و ترکی مطالعه نموده ام و اکنون بخاطر ندارم که کدام يك در حیات من مؤثر تر بوده است ولی هنوز وقتیکه مقدمه ابن خلدون را مطالعه میکنم از علوفکر و حسن ابتکار و وسعت اطلاعات مؤلف آن متعجب شده و هر دفعه مطالعه میکنم خود را در برابر يك اطلاعات و قواید تازه می یابم که گویا قبلاً آنها ندیده بوده ام»

یکی دیگر از ادباء میگوید هر کس میخواهد کتابی را تألیف نماید باید دو مرتبه ابن خلدون را بدقت مطالعه کند

مقصودم از استشهاد باقوال اشخاص سابق الذکر این نیست که اهمیت (مقدمه) را نشان دهم زیرا خود کتاب خود را با شخصیکه میل مطالعه آنرا داشته باشند معرفی مینماید بلکه میخواهم توجه بعضی از خوانندگان محترم که شاید آنرا تاکنون ندیده باشند باین کتاب جلب نمایم

این کتاب مثل سایر کتب نفیسه بتمام السنه حتی فارسی ترجمه شده ولی فعلاً نه ترجمه فارسی آن در دست است و نه هم معلوم است کی و در چه عصری آنرا ترجمه نموده است. و دلیل ترجمه شدنش بفارسی فقط این است که در ذیل نسخه منطبعة بیروت در یکجا می نویسد « این عبارت در تمام نسخ موجود است جز در نسخه فارسی » باین دلیل این کتاب روزی بزبان فارسی ترجمه شده ولی امروز زبان ما از این کتاب مثل سایر کتب نفیسه عربی حتی آن - هائیکه خود نیاکان ما تألیف نموده اند محروم است و بعقیده نگارنده این فقدان عظیمی است که هیچ چیز آنرا جبران نمیکند.

در ایامی که آقای مشار الدوله متصدی امور معارف بودند متوجه این جبران عظیم شده و در نظر گرفته بودند بیک عده کتب عربی را مثل کتب سایر زبان های زنده بارباب فن بدهند ترجمه کنند و از انجمله این کتاب بود ولی افسوس که عمر وزارت در ایران بقدری کوتاه است که بکنفر وزیر فرصت ندارد به نقشه خود مراجعه کند تا چه رسد باینکه آنرا عملی نماید ولیکن امید وازیم وزیر محترم فعلی که خود از علوم عربی بهره کاملاً دارند توجهی باین مسئله بفرمایند -

حقیقتاً جای تأسف نیست که همشهریان خابربن حیان و محمد بن زکریای رازی و ابن سینا علوم شیمی و اقتصاد سیاسی و طب را از آئیده تمدن اروپا بدانند ؟

ما همینقدر میدانیم (یعنی از روی تقلید میگوئیم) که ابن سینا فخر رازی - ابو ریحان بیرونی - ابو حامد غزالی و غیر هم جزء مفاخر ایران بشمار اند و دیگر يك کلمه از مؤلفات ایشان نخوانده‌ایم و خیام را نیز فقط بواسطه رباعیاتش می شناسیم حتی اغلب جوانان تحصیل کرده ما این حرفها را يك بيك شعر دانسته و تصور مینمایند کتبی که علماء مذکور در فوق تألیف کرده از حدود احکام وضو و نماز تجاوز نکرده است و از هزارها کتب مختلفه که گذشتگان ما از خود بیادگار گذاشته اند و امروز زینت بخش کتابخانه های دنیا است بقدر يك فرنگی غیر مستشرق هم اطلاع ندارند از عربی صرف نظر کنیم آیا تحصیل کردگان ما میتوانند باور نمایند که چهار صد کتاب طب بزبان فارسی موجود است و فعلا زیب کتاب خانه های فرنگستان میباشد ؟

بیش از این که علم در ایران بزبان عربی بوده شاید ترجمه کتب علمی عربی لزومی نداشته و باین واسطه بیشتر کتب اخلاقی را ترجمه نموده اند ولی امروز که دیلمه های مدارس يك صفحه عربی ساده نمی فهمند باید بترجمه این کتب توجه خاصی نمود - ترجمه کرد و در میان مردم منتشر نمود - در دست رس همه گذاشت . با توجهی که وزیر فعلی باین مسائل دارند امید است که روزی ارزوی خود را با چشم مشاهده نمائیم -

سخن بدراز کشید و از موضوع خارج شدیم حرف سرمقدمه این خلدون بود و خوب است بمطلب بر گردیم

بخاطر دارم دو سال پیش بین دو نفر از فضلا مناظره قلمی بر سر ابن خلدون و گوستاولوبون رخ داد یکی از این دو نفر معتقد بود که گوستاولوبون حرف تازه نزده و هرچرا او امروز میخواهد بگوید ابن خلدون در قرن هفتم هجری خیلی بهتر و مفصل تر گفته

است و دومی منکر این حرف بود - بنده نمی خواهم در اینجا بین این دو نفر که از هر حیث بر من برتری دارند قضاوت نمایم گذشته از این قضاوت بین دو شخص بزرگ مثل ابن خلدون و کوستا ولوبون که شهرت ایشان بگوش خرد و بزرگ رسیده است و شاید از روی استحقاق هم بدان نایل شده اند کار کوچکی نیست ولی نگفته نباید گذشت که رفیق طرفدار کوستا ولوبون با وجود اطلاع کامل از زبان عربی بخود زحمت مراجعه ابن خلدون را نداده و بخود او را مورد حملات خود قرار داده بود

اکنون سزاوار است شمه از تاریخ حیات ابن خلدون را ذکر کرده بعد چند سطری از کتاب او ترجمه نمایم تا خوانندگان محترم بطرز فکر بکنفر از نویسندگان قرن هفتم هجری پی برند

عبدالرحمن بن خلدون در شهر تونس بسال ۷۳۲ هجری متولد گردیده نخست نزد پدر خود و اشخاص دیگری علوم دین را فرا گرفته بعد به تحصیل علوم عقلیه و فلسفه اشتغال ورزیده و در ایام جوانی در دربار ملوک بنی الاحمر پایگاه بلندی یافته است ولی طولی نکشیده که دوست وی لسان الدین بن الخطیب باو حسد ورزیده و نزد شاه از وی سعایت نموده است . این پیش آمد موجب رنجش خاطر او گردیده و از آنجا نزد صاحب بجایه رفته است

فیلسوف بزرگوار با وجودیکه در اینجا فوق العاده محترم بوده و صاحب بجایه او را بوزارت انتخاب نموده بود طبعش از زندگانی درباری و صحبت پادشاهان متنفر گردیده و بکلی از آن امور کنار جست و برای اینکه میاهوی شهر او را از مطالعه و اشتغال بعلم باز ندارد بر یکی از قبایل چادر نشین وارد شده و تاریخ معروف خود و این مقدمه را در بیابان بین قبایل برشته تحریر کشید

در سال ۷۸۴ بقصد حج وارد مصر شده و خانواده خود را از مغرب خواست ولی در بین راه کشتی با خانواده او غرق گردید. این حادثه فوق العاده او را محزون داشته بعد بتدریس در جامع الازهر و شغل قضاوت اشتغال ورزیده تا اینکه بسال ۸۰۸ دنیای فانی را بدرود گفت .



این بود بطور خلاصه حیات مؤلف و حالا بترجمه چند سطر از مقدمه میپردازیم. بنده اول در نظر داشتم فهرست انرا نقل کرده بطور خلاصه محتویات هر یک از ابواب و فصول انرا شرح دهم ولی ابتکار وقت زیاد لازم دارد و انرا برای زمان دیگری میگذارم که وقت زیاد تری داشته باشم

فصل بیست و سوم

در اینکه همیشه مغلوب شیفته تقلید غالب است و علت این است که نفس انسانی کمال را فقط در ملت غالب تصور می کند. حال این عقیده یا فقط از روی تمظیم صرفی که از ملت غالب می نماید برای او رخ میدهد و یا این است که معالطه کرده و خود را باین گول میزند که ملت غالب فقط بواسطه لیاقت و کمالی که در وی موجود است بر او غالب شده است. وقتی که این عقیده در ذهن او جای گیر شد عادات و حرکات او را تقلید کرده و گمان می کند که ملت غالب فقط بواسطه عادات و زوی خود بر او غالب شده است این است که می بیند همیشه افراد ملت مغلوب در لباس. در طرز نشستن و راه رفتن. در سواری. در غذا خوردن و بالاخره در همه چیز از ملت غالب تقلید می نمایند و این مسئله بعینه مثل تقلیدی می ماند که اطفال از پدران خود نمایند و علت این است که بچه ها از هر حیث پدر خود را کامل می دانند. و این مسئله بقدری واضح

است که لازم بشرح نیست متلا شما می بیند که درهرجا مردم شیفته این هستند که خود را هم رنگ رجال دربار بسازند و همینطور در دو ملت مجاور ما می بینیم افراد ملتی که اهمیتش کمتر است از ملتی که اهمیتشان زیادتر است تقلید می نمایند الخ ...

فصل هفتم

در اینکه وسعت هیچ دولتی از حد معینی نمیتواند تجاوز نماید این خلدون در این فصل مضرات وسعت مملکت را شرح داده و معتقد است که مملکت وسیع بواسطه احتیاج زیاد بقشون و مال و رجال مدبر دست و پای دولت را بسته و بالاخره او را متلاشی خواهد نمود. و این عین اعتراضی است که وقتی کلایستون در پارلمان انگلیس برئیس الوزرا کرده و گفته بود همانطور که دولت روم بواسطه وسعت متلاشی گردید رجال انگلیس نیز از حرص جهانگیری انگلیس را متلاشی می نمایند

فصل سیزدهم

در اینکه دولت وقتی که بحد کمال رسید و در بحبوحه تنعم و خوشگذرانی غوطه ور شد پیر میگردد در این فصل کاملاً ملل پیری دول و بالاخره متلاشی شدن آنها را شرح می دهد و معتقد است که دول وقتی که پیر شدند بواسطه عادات و تقالید قدیمه روبرو زوال بودند و هیچ جلو گیری از زوال آنها ممکن نیست. میگوید در هر دولتی اشخاص منور الفکر نیک فطرتی پیدا شده و تصور کرده اند میتوانند بواسطه درایت و اخلاص خود دولت را از ورطه ملامت نجات دهند ولی هیچ کدام موفق نشده اند با دلایل تاریخی عقیده خود را ثابت بنمایند.

فصل ۳۵

در مراتب شمشیر و قلم

بدانکه هر دولتی در اول امر شمشیر بیشتر از قلم احتیاج دارد زیرا در این وقت یکانه بازوی پادشاه شمشیر است و فقط قلم برای بعضی دستورات و مسائل دیگر بکار میرود و همانطور در اوقات ضعف و پیری یک دولت صاحبان شمشیر محترم تر از ارباب قلم اند ولی در اوقات مجد و عز دولت پادشاه بارباب قلم بیشتر احتیاج دارد و در این هنگام نفوذ و جاه فقط نصیب نویسندگان است الخ . . .

فصل (۱۴) از کتاب چهار

در اینکه متمولین شهر محتاج بجاه و یک مدافعی میباشند من مدتها در فکر بودم که چرا در ایران عزیزان فلان الدوله و فلان السلطنه که وزارت کرده یا اتساب بوزراء و سلاطین داشته اند کسی دیگر ثروت ندارد . این خلدون فصل مشعی در این خصوص نکاشته و میگوید بواسطه استبداد سلاطین و طمع ماموزین دولت کسی نمیتواند دارای تمولی گردد مگر اینکه پستی داشته باشد والا در معرض هلاکت و مصادره واقع خواهد شد زیرا عدالت محض فقط در شریعت اسلام است و انهم از روزیکه خلافت بسطنت استبدادی بدل گردید از بین رفت

خلاصه تمام فصول این کتاب همه جذاب و گیرنده و مفید است و تا شخص انرا ندیده باشد نمیتواند بحقیقت ان پی برد و چنانکه فرصت بهتری دست دهد در بار دیگر شرح مفصلی از مواضع این

کتاب خواهم نکاشت
عبد الرحمن فرامرزی

بقلم جبران خلیل جبران

افراطیون را دوست میدارم

اری انهائیرا دوست میدارم که گاهی بعالی ترین مراتب زندگانی پرواز نموده و گاهی به پست ترین درجات ان فرود میابند
انکسانی را دوست میدارم که کارها را یکسره کرده تردید و شك را بخود راه ندهند . ان ارواحی را عاشقم که بمسلك و عقیده خود